

به نام
پروردگار
یکتا

قِرْمَزِ بَاش یا بِمیر

دیوید پیس
علے امیری فر



قرمز باش یا بمیر

دیوید پیس

علی امیری فر



چاپ: پیشگامان

صحافی: پیشگامان

ویراستار: افسانه نظری

طرح جلد و صفحه‌آرایی: گرافیک گلگشت

نوبت چاپ: دوم ۱۳۹۸ - ۵۰۰ جلد

قیمت: ۸۵۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۹۱۲۱۶-۵-۹

نقل و چاپ نوشته‌ها بدون اجازه‌ی رسمی از ناشر مجاز نمی‌باشد.

سرشناسه: پیس، دیوید، ۱۹۶۷ - م. Peace, David

عنوان و نام پدیدآور: قرمز باش یا بمیر/دیوید پیس؛ [مترجم] علی امیری فر.

مشخصات نشر: تهران: گلگشت، ۱۳۹۷.

مشخصات ظاهری: ۷۰۰ص.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۹۱۲۱۶-۵-۹

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: ۲۰۱۴, Red or dead : a novel

موضوع: داستان‌های انگلیسی -- قرن ۲۰م.

موضوع: ۲۰th century -- English fiction

شناسه افزوده: امیری فر، علی، ۱۳۶۸ - مترجم

رده بندی کنگره: ۱۳۹۷ق۴/۹۷۶پ/PZ۳

رده بندی دیویی: ۸۲۳/۹۱۴

شماره کتابشناسی ملی: ۵۱۱۵۱۴۵

فکس: {+۹۸۲۱} ۴۳۸۵۲۹۳۳

تلفن: {+۹۸۲۱} ۳۳۹۸۲۸۸۸

{+۹۸} ۹۲۱۳۹۰۲۲۵۰

w w w . g o a l g a s h t . i r

تقدیم به

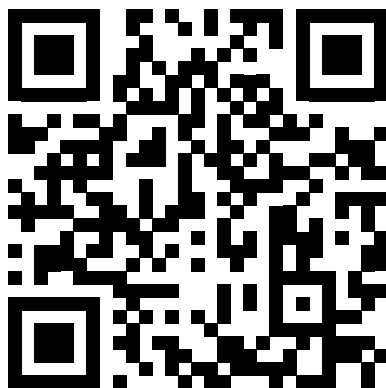
شریک زندگی ام نیلوفر

و سایت طرفداری

که هر کدام به نحوی دلیل صرف هفت ماه زمان برای ترجمه این کتاب بودند.



برای دسترسی به فیلم‌های مربوط به کتاب
این کد را اسکن کنید



قِرْمَزِ بَاش یا بَدِیر

فهرست

- ۳۳۱ • خدا با ارتش سرخ است
 ۳۴۷ • جشنی از جنس دیگر
 ۳۵۷ • سرخ‌های جوان و شرایط سخت
 ۳۶۷ • فاصله‌ای به اندازه‌ی یک کشور
 ۳۷۷ • پیمان سولمن لیگ
 ۳۸۷ • این زندگی نوست
 ۳۹۷ • چه روزی، کدام ساعت
 ۴۲۱ • پس از پیروزی، پیش از پیروزی
 ۴۳۷ • شعر خالص، درخت مانند رابی برنز
 ۴۵۷ • پس از سوت، پیش از سوت
 ۴۶۱ • هر چه رشته بودیم...
 ۴۶۳ • ... پنبه شد
 ۴۶۵ • و چیزی بر ایمن نماند...
 ۴۶۷ • ... به جز غم و اندوه
 ۴۷۳ • برای شادی موعود
 ۴۸۱ • شاه‌مرده است، خدا محافظ او باشد
 ۴۸۵ • باغ خیس
 ۴۹۱ • کلید در امپراتوری
 ۴۹۵ • چریتی سرد، خاکستری و دوست...
 ۵۰۹ • در اوج، بی حضور قلب
 ۵۱۳ • در جنگلی تاریک
 ۵۱۹ • خیالی بزرگ در اتاقی کوچک
 ۵۲۳ • بیرون دروازه‌ها، بیرون از آن جا
 ۵۲۷ • پرسیمرغ را آنش بز و من آنجا...
 ۵۳۳ • یک خداحافظی طولانی
 ۵۳۹ • مسیحی و سوسیالیست هستم...
 ۵۶۱ • به خاطر این که مال منی
 ۵۶۵ • همه جوانان آماده‌اند
 ۵۶۹ • بروز
 ۵۷۳ • تعطیلات مقابل آفتاب
 ۵۷۵ • چیزی این جا نیست، به جز افتخار
 ۵۸۷ • بلندی‌ها، چاقو و گرسنگی
 ۵۸۹ • از باد و باران برایم بگو
 ۵۹۱ • اگر مشیت الهی من را فرستاده...
 ۵۹۵ • بی شک، در عصبانیت
 ۵۹۷ • این زندگی تو بود
 ۵۹۹ • نگذار که جلویت را بگیرم
 ۶۰۳ • بلندترین صدای من
- همان طور که دیگران ما را می بینند ۱۱
 شب‌های احتمال، روزهای شانس ۱۵
 چه باید کرد؟ ۲۵
 پس از پایان فصل، پیش از شروع... ۴۱
 چکش و مبخ‌ها ۴۹
 آدم‌هایی سرسخت‌تر پیدا کن ۵۵
 دوباره در ابتدای راه ۶۵
 در سکوت شب ۷۳
 از ماریس تا آوریل ۷۹
 آن‌ها که پشت میزهای خود غرق... ۹۱
 زمانی مهم ۹۹
 قاشق‌ها، چنگال‌ها، چاقوها ۱۱۳
 مرد توده‌ها ۱۲۳
 پس از اشتیاق، پیش از اشتیاق ۱۳۳
 همه‌ی قدرت از آن کاپ ۱۴۱
 بر فراز جهان ۱۵۱
 یک آسمان سرخ ۱۵۹
 جهان دگرگون می‌شود ۱۶۹
 پس از جنگ، پیش از جنگ ۱۸۱
 مردم عزیز ۱۸۷
 دشمن قدیمی ۱۹۷
 شخصیت کاری ۲۰۹
 توتال فوتبال ۲۱۷
 میرا و نامیراها ۲۲۵
 در خاطرات زندگی نکردن ۲۳۳
 یک لبخند، یک قطره اشک ۲۴۳
 ضربه‌ای به توپ ۲۵۱
 تقاطع و علامت ۲۶۳
 چکش بزرگ و چوب جادو ۲۷۳
 یک پا در بهشت ۲۸۳
 قدم‌های کوچک ۲۹۱
 زمستانی برای نوحه سرایی ۲۹۷
 زباله‌دان تاریخ ۳۰۷
 اندوه و شیطان آبی رنگ ۳۱۵
 در لیگی پر از مشکل ۳۲۱

RED OR DEAD

- ۶۰۷ • بازی روز
- ۶۱۱ • روح هفتاد و هشت
- ۶۱۷ • مانند سایه‌ها پینا، همان طور...
- ۶۲۱ • چه می‌شود گفت
- ۶۲۵ • نامه‌هایی از دور دست بر پشتت
- ۶۳۱ • همه ساعت‌های روز، همه روزهای هفته
- ۶۳۵ • روابط میان قدیس‌ها
- ۶۴۱ • در دریا، همه در دریا، در دریای تغییرات
- ۶۴۳ • باید به سلامت عقلی بازگردیم
- ۶۴۷ • همیشه تصویری از او همراه دارم
- ۶۵۱ • بیست سال پیش در چنین روزی
- ۶۵۷ • پیش از انقلاب
- ۶۶۱ • فصل، هر چه باشد
- ۶۶۷ • خارج از لیگ
- ۶۷۱ • مذهب زمان من
- ۶۷۹ • چه کسی پرچم درخشان سرخ را...
- ۶۸۵ • هرگز تنها گام بر نخواهی داشت
- ۶۸۷ • تصاویر

مقدمه مترجم

ویلیام (بیل) شنکلی از خانواده‌ای معدنچی در روستایی دور افتاده در اسکاتلند می‌آمد. آخرین پسر خانواده‌ای ده نفره در خانه‌ای کوچک بود و از همان نوجوانی، او هم مانند پدر و برادرانش کار در معدن را آغاز کرد. وقتی معدن بسته شد، او هم مثل چهار برادر خود سراغ فوتبال رفت. مدت کمی در کارلایل و تا انتهای دوره بازی در پرستون بود و با این تیم به قهرمانی جام حذفی انگلستان در دهه سی دست یافت. به پیراهن تیم ملی اسکاتلند هم رسید و یکی از بزرگ‌ترین افتخارات زندگی‌اش زمانی بود که در آخرین بازی ملی خود، برابر انگلستان بازوبند کاپیتانی را بست. پس از فوتبال، مربیگری را از پایین‌ترین سطوح و دور افتاده‌ترین شهرهای انگلیسی آغاز کرد. پس از سرمربیگری در کارلایل، گرمسبی‌تاون و ورکینگتون، به دستگیری همبازی سابق خود اندی بیٹی، در هادرزفیلد دسته اولی رسید. وقتی هادرزفیلد سقوط کرد، شنکلی به عنوان سرمربی تیم معرفی شد و در سه سال سرمربیگری این باشگاه، جواهری به اسم دنیس لا و را به دنیای فوتبال معرفی کرد. بعد از آن بود که لیورپول، در پایین‌ترین نقطه تاریخ خود سراغ او رفت.

کتاب قرمز باش یا بمیر (Red or Dead) از هفدهم اکتبر ۱۹۵۹ آغاز می‌شود؛ روزی که رئیس و عضوی از هیئت مدیره باشگاه لیورپول به توصیه مت بازی و والتر وینترباتم، مربیان منچستر یونایتد و تیم ملی انگلستان برای تماشای کار شنکلی به هادرزفیلد می‌آیند و بازی آن‌ها برابر کاردیف سیتی را تماشا می‌کنند. در پایان آن بازی، لیورپول پیشنهاد خود را دور از چشم مدیران هادرزفیلد، با شنکلی در میان می‌گذارد و پس از موافقت با شرایط به ظاهر ساده اما بنیادی مرد اسکاتلندی، پس از جلب رضایت باشگاه هادرزفیلد، شنکلی به عنوان دهمین مربی تاریخ باشگاه فوتبال لیورپول معرفی می‌شود تا کار را از پایین‌ترین نقطه، از وضعیتی اسفبار در تمامی سطوح، اعم از بازیکنان تیم، زمین بازی و زمین تمرین آغاز کند.

قرمز باش یا بمیر، شرح سازندگی است. تبدیل بدترین تیم تاریخ لیورپول، به بهترین تیم بریتانیا. شیوه‌ای که پس از استعفای او، با بازیکنان و دستیاران او منجر به چهار قهرمانی اروپا طی هفت سال شد و از آن به عنوان یکی از بهترین تیم‌های تاریخ فوتبال یاد می‌شود، اما داستان به این سادگی‌ها، داستان یک موفقیت دنباله‌دار، داستان جن و پری نیست. داستان مردی چون الماس سخت و با اراده را می‌خوانید که همه چیز در خصوص او متمایز است؛ از شیوه‌ای که کارها را پیش می‌برد، از شیوه‌ای که صحبت می‌کند، از نگاهی که به اخلاقیات و از همه مهم‌تر به مردم دارد. شنکلی دو تیم بزرگ ساخت که هر دو به قهرمانی انگلستان رسیدند؛ این بخش زیبای داستان است. بخش تلخ، زمانی بود که تیم بزرگ اول که تیم محبوب او هم بین آن دو بود، به انتهای راه رسید و او مجبور به درهم شکستن آن شد. مجبور به کنار گذاشتن ستاره‌های سابق شد. مردانی که برای او همه کار کرده و می‌کردند. قلب آن‌ها را شکست تا دوباره تیمی بزرگ بسازد. در نهایت به هدف رسید، اما در این راه پیر و ناتوان شد.

شنکلی نگاهی فلسفی به فوتبال دارد. فوتبال همه چیز اوست و آن را شمای از سوسیالیسم در اوج می‌داند. وقتی اوضاع اقتصادی خوب نیست، وقتی بی‌کاری فراوان است، او خود را متعهد می‌داند که راهی برای شاد کردن مردم پیدا کند. زیر مجسمه او در کنار درهای ورودی آنفیلد همین را نوشته‌اند: «مردی که مردم را خوشحال می‌کرد.» او برای مربیگری در لیورپول آمده بود و باهوش‌ترین یا موفق‌ترین مربی جهان نبود. حتی

در دوره خود، مربیان موفق‌تری هم قابل اشاره هستند اما او معمار بود. اثری که او به جا گذاشت، فراتر از جام‌ها و آمار پیروزی؛ هنوز هم در دنیای فوتبال قابل اشاره است. هنوز هم وقتی کسی می‌خواهد در خصوص فوتبال و قدرت آن صحبت کند، یادی از معمار لیورپول می‌کند. او می‌گوید: برخی معتقدند که فوتبال داستان مرگ و زندگی است، این قضاوت ناامیدم می‌کند. به نظر من فوتبال چیزی بیش از مسئله مرگ و زندگی است، اما فوتبال، آن‌طور که شنکلی آن را می‌خواست، به قول او «خود-ویرانگر» بود. تمام فشار جهان، روی شانه‌هایش بود چون کسی دیگر نبود که مانند او عاشق مردم باشد. عاشق مردمی که کیسه کیسه برایش نامه می‌فرستادند و خود را مکلف به جواب دادن به تک‌تک آن‌ها می‌دانست. خود را مکلف به شاد کردن مردم می‌دانست، در شهری که جز فوتبال هیچ نداشت. باید تیم بزرگی می‌ساخت. باید قهرمان می‌شد. هیچ وقت نایب قهرمانی او را خوشحال نمی‌کرد. «وقتی اول می‌شوی قهرمانی و وقتی دوم می‌شوی، هیچ نیستی.» وقتی موفق نمی‌شد، وقتی شکست می‌خورد خود را تنبیه می‌کرد. نسی شنکلی، همسرش در صحبت‌های خود یک بار توضیح داد که وقتی لیورپول شکست می‌خورد، شنکلی اجاق آشپزخانه‌ی خانه کوچک آن‌ها در خیابان بلفیلد را برق می‌انداخت. روی زمین زانو می‌زد و اجازه نمی‌داد لکه‌های آنجا بماند یا بوی روغن به مشام برسد.

وقتی بیل بازنشست شد، هیچ‌کس باور نمی‌کرد. او را با بالاترین اشتیاق برای هر کاری دیده بودند. برایش نوشتن جواب یک نامه یا شستن ماشین، فرقی نداشت. همیشه آن اشتیاق در کارهای او دیده می‌شد و بیش از هر چیزی برای فوتبال اشتیاق داشت. آن‌ها خبر بازنشستگی را از دهان مردی شنیدند که پیش‌تر گفته بود بازنشستگی برای او بی‌معنی است و تا زمانی که عمر اجازه دهد، کار خواهد کرد، اما در توضیح دلیل بازنشستگی گفت که مثل یک راهب تارک دنیا زندگی کرده است. تا آخرین روز زندگی مثل یک فوتبالیست حرفه‌ای زندگی کرد، تنها دو کیلو از سی سال پیش از آن که فوتبال بازی می‌کرد سنگین‌تر شده بود و وقتی پس از بازنشستگی به او اجازه ندادند با تیم اصلی لیورپول تمرین کند، با پسران نوجوان کوچه و خیابان بازی می‌کرد. می‌گفت وقتی مردم می‌خواهم به عنوان آماده‌ترین کسی که مرده است به یاد آورده شوم. مرگ او در میان آشوب خونین سال ۱۹۸۱ محله تاکستث لیورپول، اثری به مانند مرگ جان لنون در

نیویورک، نه ماه پیش از او داشت. او محمد علی دنیای فوتبال بود. او را در این کتاب، با چیزی بیش از جمله‌هایش می‌شناسید. با ذات انسانی او و حتی اشتباهاتش آشنا می‌شوید و می‌بینید که معمارها و اسطوره‌ها هم در نهایت بزرگی، انسان بوده‌اند.

نویسنده کتاب، دیوید پیس که اهل یورکشایر است، در زمان مرگ شنکلی تنها چهارده سال داشت و هیچ‌وقت با او ملاقات نکرد. کتاب قرمز باش یا بمیر در سال ۲۰۱۳ منتشر شد و بسیار مورد توجه قرار گرفت. این کتاب در حوزه رمان قرار می‌گیرد، هرچند بیش از هر کتاب مستندی، ارجاع تاریخی دارد. او تقریباً تمام مسابقات پانزده سال حضور شنکلی در لیورپول را با ذکر حداقل حریف، ورزشگاه محل برگزاری، نتیجه و گل‌زنان به رشته تحریر در آورده و نگذاشته لحظاتی که بین این مسابقات پیش می‌آید، در واقع درام‌های اصلی بدون پیش‌زمینه برای مخاطب بماند. ادبیات آقای پیس که با هیپنوتیزم مقایسه می‌شود، شامل تکرار مکررات است. هرچند این موضوع در زبان فارسی تا حدودی تقلیل داده شده اما سعی شده تا جای ممکن متن به ادبیات آقای پیس وفادار باقی بماند. موضوعی که شاید در صد صفحه اول کمی خسته‌کننده به نظر بیاید اما اگر با کتاب همراه شوید، دل به آن می‌دهید و قدم به قدم با آن پیش می‌روید.

پیس، پیش از این کتاب در سال ۲۰۰۶ کتاب یونایتد نفرین شده را منتشر کرد که به بررسی دوران ورزشی بریایان کلاف بزرگ به خصوص دوره کوتاه او در لیدز یونایتد می‌پرداخت. آن کتاب با این که مورد توجه بیشتری در بین عموم قرار گرفت و حتی در کشورمان ترجمه شد، مورد تأیید خانواده و اطرافیان کلاف نیست و به نوعی داستان ذهنی پیس، در خلال وقایع ثبت شده است. پس از آن کتاب، پیس در مورد Red or Dead با تجربه‌تر شده بود و این بار توانست رضایت اطرافیان و کسانی که شنکلی را می‌شناختند جلب کند تا تصویری واقعی ارائه داده باشد. پیس، بیش از اینکه در حوزه فوتبال باشد، رمان‌نویس است و سایر آثار او ارتباطی به فوتبال ندارد. او پس از کتابی که می‌خوانید، کتاب دیگری تا این تاریخ منتشر نکرده اما انتظار می‌رود در سال ۲۰۱۹ کتاب بعدی او با نام Patient X منتشر شود که دهمین کتاب او و کامل‌کننده سه‌گانه‌ی توکیو خواهد بود.

علی امیری‌فر

فصل اول

همان طور که دیگران ما را می بینند

آن شب زمستانی را فراموش نمی کنند. در شبی زمستانی به سراغ او آمدند. بی این که کلاهشان را از سر برداشته یا زانو زده باشند. به لیدز رود^۱ در هادرزفیلد^۲ رفته بودند. هفدهم اکتبر ۱۹۵۹ بود. در شبی زمستانی از راه رسیدند. باشگاه لیورپول در دسته دوم بود و از ۱۹۴۷ افتخاری را به چشم ندیده بود. آن ها هرگز جام حذفی را نبرده بودند. تام ویلیامز^۳ مدیرعامل لیورپول با جف توئنتی من^۴ به طور تلفنی صحبت کرده بود و نام کسی را که باشگاه لیورپول به وی نیاز داشت شنیده بود. ویلیامز با مت بازی^۵ نیز صحبت کرده بود. بازی به ویلیامز گفته بود آن ها به چه کسی نیاز دارند. تام ویلیامز با والتر وینترباتم^۶ صحبت کرده و شنیده بود که لیورپول به چه کسی نیاز دارد. تام ویلیامز به اندازه کافی آن

Leeds Road-۱

Huddersfield-۲

Tom Williams-۳

Geoff Twentyman-۴: بازیکن و بعدها استعدادیاب لیورپول که سابقه بازی برای شکلی در کارلایل را داشت.

Matt Busby-۵: مربی وقت منچستر

Walter Winterbottom-۶

نام را شنیده بود. او به هری لوتهم^۱ از هیئت مدیره زنگ زد. لوتهم در شی زمستانی به همراه تام ویلیامز در ماشین نشست و آن دو به سمت خیابان لیز در هادرزفیلد راه افتادند. رئیس هادرزفیلد اطلاعی در خصوص سفر میهمان‌های ناخوانده نداشت. آن‌ها از هادرزفیلد درخواست بلیت مجانی نکردند. آن‌ها با رؤسای هادرزفیلد دور یک میز نشستند. آن‌ها در نزدیک‌ترین فاصله به زمین، روی سکوه‌های استادیوم نشستند.

هادرزفیلد با کاردیف روبرو می‌شد. اما تام ویلیامز و هری لوتهم برای دیدن هادرزفیلد نیامده بودند. آن‌ها برای دیدن کاردیف سیتی^۲ هم نیامده بودند. آن‌ها مردی را با نگاه خود دنبال می‌کردند که روی نیمکت تیم میزبان نشسته بود. مردی که چشم‌های ریزی داشت. مردی که دائماً حرف می‌زد، گردنش را تکان می‌داد، دست‌هایش آرام و قرار نداشت و بازی را با مشت‌های گره کرده دنبال می‌کرد. مردی که گاه وزنش را روی پای راست و گاه پای چپ می‌انداخت. تام ویلیامز و هری لوتهم خیره به مردی بودند که با هر بازیکن در زمین، کنار خط می‌دوید. آن‌ها مردی را می‌دیدند که کنار نیمکت کهنه به هر تویی ضربه می‌زد، هر ضربه آزادی و هر کرنری. هر پرتاب اوتی، هر پاسی، هر تکلی؛ آن‌ها مردی را می‌دیدند که لحظه به لحظه همگام با بازیکنان تیمش دقایق مسابقه را تجربه می‌کرد. تام ویلیامز و هری لوتهم ۵۷ مایل را سپری کردند تا به صدای مرد کنار نیمکت گوش فرا دهند. می‌شنیدند که از بازیکنانش تعریف می‌کند، می‌شنیدند که آن‌ها را تشویق می‌کند. تام ویلیامز و هری لوتهم بازیکنانی را می‌دیدند که حرف‌های مربی را گوش می‌دهند. تام ویلیامز و هری لوتهم اطاعت بازیکنان از آن مرد را به چشم خود می‌دیدند. هر فرمان و هر دستور العمل. هر کلمه از سوی خداوند وحی شده بود.

سوت پایان به صدا در آمد. تام ویلیامز و هری لوتهم به اندازه کافی دیده و شنیده بودند. آن‌ها مردی را دیده بودند که سخت‌تر از تمام بازیکنان حاضر در زمین جنگیده بود. تام ویلیامز و هری لوتهم مردی را شناختند که باشگاه فوتبال لیورپول به او نیاز داشت. او مردی بود که باشگاه لیورپول می‌خواست؛ تنها مردی که باشگاه فوتبال لیورپول می‌توانست بخواهد!

داستان در شی زمستانی ادامه پیدا کرد. تام ویلیامز و هری لوتهم مردی را در چند

متری می‌دیدند که به او نیاز داشتند. تام ویلیامز این‌طور شروع کرد: عصر بخیر آقا. نمی‌دانم که مرا یادتان هست اما اسم من تام ویلیامز است؛ من رئیس باشگاه فوتبال لیورپول هستم. ایشان نیز هری لوتهم یکی از اعضای هیئت مدیره‌اند. اگر ممکن باشد، می‌خواهم با شما صحبت کنم آقای بیل شنکلی. شما را یادم هست، این را بیل شنکلی گفت. اما بازیکنانم برای فروش نیستند. تام ویلیامز لبخند زد و سرش را تکان داد. او گفت، ما برای خرید دنیس لاو^۱ یا ری ویلسون^۲ به این‌جا نیامده‌ایم. می‌خواهیم با شما صحبت کنیم آقای شنکلی. درخواستی از شما داریم. نظرتان در مورد مربیگری در بهترین باشگاه کشور چیست؟ شنکلی پرسید مگر مت بازی قصد ترک منچستر یونایتد را دارد؟ تام ویلیامز لبخند زد و گفت شوخی خوبی بود آقای شنکلی. اما شما می‌دانید که از چه چیزی حرف می‌زنم. در مورد باشگاه فوتبال لیورپول صحبت می‌کنم. نظرتان در مورد هدایت باشگاه لیورپول چیست آقای شنکلی؟ شنکلی گفت فکر می‌کردم که من را برای هدایت باشگاهتان نمی‌خواهید. فکر می‌کردم که من را به اندازه کافی برای لیورپول خوب نمی‌دانستید. تام ویلیامز سرش را تکان داد. او گفت هرگز این را نگفتم آقای شنکلی. آن زمان^۳ من مدیرعامل باشگاه نبودم اما حالا هستم و از شما می‌پرسم آقای شنکلی؛ آیا حاضر به مربیگری در باشگاه فوتبال لیورپول هستید؟ شنکلی جواب داد فکر می‌کنم که همین حالا هم یک مربی دارید. تام ویلیامز بلافاصله گفت فیل تیلور^۴؟ هنوز خبری به رسانه‌ها درز نکرده اما تیلور نزد من استعفا داده است. هنوز خبر رسانه‌ای نشده و قصد ما این است که پیش از آن، کسی را برای جانشینی او پیدا کرده باشیم. صدای خنده از رختکن می‌آمد. شنکلی گفت درست است که این بازی را باختیم اما بد کار نکردیم، موافقید آقای ویلیامز؟ تام ویلیامز گفت این را می‌دانیم. به همین خاطر است که شما را می‌خواهیم آقای شنکلی. شنکلی گفت بسیار خب اما در پاسخ به درخواست شما عجله نمی‌کنم.

در شی زمستانی، آن‌ها با هم دست دادند. تام ویلیامز گفت ممنون آقای شنکلی، تنها همین را از شما می‌خواهم. شب بخیر.

Dennis Law-۱

Ray Wilson-۲: که بعدها به اورتون رفت و عضو تیم قهرمان جهان انگلستان، در جام جهانی ۱۹۶۶ بود

-۱ سال ۱۹۵۱ که شنکلی و لیورپول به توافق نرسیدند. در صفحات آخر کتاب، او در این خصوص توضیح می‌دهد.

Phil Taylor-۴